

مروری بر تاریخ مناسبات

کلیسا و دولت در مسیحیت غربی*

ویلیام بارکر

مقدمه

مسیحیت غربی یک دین یکپارچه^۱ نیست؛ مانند اسلام که از فرقه‌های مختلفی چون شیعه و سنی برخوردار است. یکی از گرایش‌های مسیحیت گرایش پروتستان است که در نهضت اصلاح‌طلبی قرن شانزدهم میلادی ریشه دارد، ولی مدّعی اصلی آن بازگشت به مسیحیت مبتنی بر کتاب مقدس است؛ همچنان‌که آیین‌های دیگری نیز همچون کلیسای رومی و ارتدکس شرقی وجود دارند. در میان پروتستان‌ها، فرقه‌های جهانی لیبرالی هستند که جریان اصلی پروتستان را شکل داده، تحت تأثیر رویکردهای انتقادی مدرن به کتاب مقدس قرار دارند و نیز پروتستان‌های انجیل‌گرا^۲ که بر حقیقت کتاب مقدس، واقعیت خدا و امور مافوق طبیعی تأکید دارند. ما نماینده این سنت هستیم و می‌کوشیم این موضع را در بالاترین سطح علمی عرضه کرده، مدافع آن باشیم.

در میان این گروه‌های مسیحی غربی دیدگاه‌های مختلفی در باب مناسبات کلیسا و دولت وجود دارد؛ همچنان‌که در اسلام نیز مثلاً طرفداران وحدت عربی یا اسلام‌گراها

* متن سخنرانی دکتر ویلیام اس. بارکر، اسناد تاریخ کلیسا در حوزه‌ی الاهبانی Covenant در آمریکا و از چهره‌های شاخص فرقه‌ی پرسبیتری (Presbyterian) که به تاریخ ۱۳۸۲/۷/۱۷ در مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب ایراد شد. هم‌اینک برگردان آن به فارسی تقدیم می‌گردد. در این برگردان از ترجمه‌ی هم‌زمان جناب آقای ساسان توسلی سود جست‌ایم. هفت آسمان.

وجود دارند و نیز صاحبان دیگر دیدگاه‌هایی که در باب ربط و نسبت اسلام با دولت عرفی و مدرن و به طور کلی نسبت دین و دنیا مطرح هستند. من امیدوارم که مروری بر رویکردهای گوناگون به دولت در تاریخ کلیسای غربی در جلب توجه به موضوعی که همه متدینان در قرن بیست و یکم با آن روبه‌رو هستند مفید باشد و این نگاه گذرا در نهایت بتواند به درک متقابل ما از یکدیگر مدد برساند. پس از شرحی موجز از آغازین دیدگاه‌های مسیحی در این زمینه بنا به تعالیم عهد جدید، من چهار رویکرد متمایز در تاریخ مسیحیت را نسبت به رابطه کلیسا و دولت که اوج آنها موضع کنونی آمریکایی‌هاست - آن‌گونه که من می‌فهمم و همچنان در ایالات متحده مورد بحث و مناقشه است - مطرح می‌کنم و میان این موضع و رویکرد دنیای کمونیسم - آن‌گونه که در شوروی سابق، چین، کره شمالی یا کوبای فعلی مطرح است - مقایسه‌ای صورت می‌دهم.

۱. از نظرگاه عهد جدید

عهد جدید در قرن نخست میلادی پدید آمد، یعنی زمانی که یهودیان زیر سلطه امپراتوری بت‌پرست روم قرار داشتند. حضرت عیسی دقیقاً سه‌روز پیش از دستگیر و مصلوب شدن با این پرسش فریسیان و هیرودیان (طرفداران هیرودیس پادشاه) روبه‌رو شد که آیا پرداخت مالیات به قیصر کاری قانونی است؟ مسیح پاسخ داد: «یکی از سکه‌هایی را که با آن خراج می‌دهید به من نشان دهید». آنها یک دینار رومی را به او نشان دادند که بر روی آن تصویر قیصر و این نوشته حک شده بود: «امپراتور تیبریوس پسر اگوستس خدا». عیسی پرسید: «عکس و اسم چه کسی بر روی آن است؟» پاسخ دادند: «عکس و اسم امپراتور». پس او فرمود: «آنچه را که از امپراتور است به امپراتور، و آنچه را که از خداست به خدا بدهید» (متی، ۲۲: ۱۵؛ مرقس، ۱۲: ۱۳؛ لوقا، ۲۰: ۲۱). ما دوباره در بحث از آنچه به «جدایی دین و دولت» در آمریکا موسوم است به ماجرای سکه و گفته‌های مسیح در این باره برخوردیم گشت، ولی در اینجا اشاره می‌کنیم که گفته مسیح احترام ویژه‌ی وی را به حاکمیت قانونی دولت‌ها، هرچند بت‌پرست باشند، نشان می‌دهد و با این همه، قلمرو متمایز حاکمیت خدا را که نمی‌تواند مورد ادعای دولت‌ها باشد نیز مشخص می‌سازد. آن‌گونه که عصر عهد جدید آشکار ساخته، مسیحیان هم از سوی مراجع یهودی و هم از سوی نظام حاکم رومی تحت فشار، و مورد اذیت و آزار

بوده‌اند؛ با این همه، مسیحیت فرمانبرداری از حکومت را در قلمرو مشروعیت آن، که مقدّر الاهی است، و فرمانبرداری از خدا را در آنچه او فرمان داده تعلیم می‌دهد است. (رک: اعمال رسولان، ۴: ۱۸-۲۰ که می‌گوید: «ما به جای انسان باید از خدا اطاعت کنیم»؛ نامه اول پطرس، ۲: ۱۳-۱۷؛ نامه پولس به رومیان، ۱۳: ۱-۷؛ اول تیموتائوس، ۲: ۱-۶).

۲. پس از دوران رنج و محنت: دوران امپراتوری مقدس

مسیحیت در طی قرن نخست شکل‌گیری کلیسا در امپراتوری روم، در اینجا و آنجا دوره‌ای از رنج و محنت را تجربه کرد؛ همچنان‌که اولین رنج و محنت جهانی را در حکومت دسیوس در میانه قرن سوم و گسترده‌ترین و بدترین شکنجه و آزار را در دوران دیوکلیتوس در آغاز قرن چهارم میلادی از سرگذراند. موضوع اصلی، امتناع مسیحیان از پرستش امپراتور یا انجام آیین‌های بت‌پرستان بود. اما پس از این با گرویدن امپراتور قسطنطین به مسیحیت، دوران اوج و شکوفایی مسیحیت فرا رسید. در اینجا وضع کاملاً نوینی پیش آمد که ظاهراً در عهد جدید تصویر نشده بود: اینکه رئیس حکومت هوادار اعتقادات مسیحیان شود. قسطنطین خواهان پشتیبانی و تقویت کلیسا بود و حتی ریاست شورای نیقیه (۳۲۵م) را عهده‌دار، و در آن خواستار تقریر آموزه‌های کلیسایی شد. او خودش را رسول برای همه کسانی که خارج از کلیسا هستند معرفی کرد. او هم پادشاه^۱ بود و هم کاهن.^۲ از این رو از این رویکرد به عنوان «قیصرپاپ‌گرایی» (امپراتوری مقدس) نام می‌برند که همان ویژگی دوران بیزانس یا امپراتوری روم شرقی با مرکزیت قسطنطنیه^۳ (استانبول فعلی) در طی تاریخ طولانی‌اش تا استیلای ترک‌ها در سال ۱۴۵۳ می‌باشد.

۳. نظریه دو شمشیر

کلیسا در امپراتوری روم غربی در اروپا و به ویژه پاپ در رم برای پذیرفتن تفوق دولت در امور مربوط به کلیسا آمادگی نداشت. پاپ گلاسیوس اول در ۴۹۲ میلادی به امپراتوری بیزانس گوشزد کرد که در دنیای مسیحیت دو عنصر حاکم وجود دارد؛ زمانی که حاکم

1. rex / king

2. Sacerdos / priest

3. Constantinople

عرفی صاحب قدرت^۱ است، حاکم روحانی یا کلیسایی دارای اقتدار و مشروعیت^۲ است. در قوانین رم اقتدار اصل برتر، و نشانه اراده حکومت بود؛ در حالی که قدرت قوه اجرایی برای اجرا یا اعمال اراده حاکمیت بود. این رویکرد با دیدگاه آگوستین، الهی دان بزرگ اهل شمال آفریقا، همخوان بود. او در کتاب شهر خدا از «دو نوع شهر» سخن گفته است، و همین خط مشی حاکم فرانکی بیشتر اروپا، یعنی شارلمانی در قرون هشتم و نهم میلادی شد. بنا به این خط مشی، میان کلیسا و دولت نوعی تفاهم برقرار می شد و هر کدام از برنامه های دیگری پشتیبانی می کرد.

۴. حکومت خدا سالار^۳ یا کلیسا سالاری^۴

تقریباً به صورتی اجتناب ناپذیر، با رو به افول نهادن قدرت سیاسی در اروپای قرون میانه، رهبری کلیسا وسوسه شد تا به قلمرو سیاست پاگذارد. در قرون یازدهم، دوازدهم و چهاردهم در آنچه به «مناقشه اعطای منصب» مشهور شده است، پاپ در واکنش به نصب رهبران کلیسا از سوی پادشاه، مدعی مرجعیت و اقتدار شد، نه فقط در تکفیر شاه، بلکه در خلع وی از منصب سلطنتی. پاپ گریگوری هفتم در سال ۱۰۷۰ میلادی به صد آن برآمد که این حکم را در حق امپراتور هنری چهارم عملی سازد و پاپ بونیفاس هشتم این حکم را در مورد شاه فیلیپ چهارم، پادشاه فرانسه در سال ۱۸۰۰ اجرا کرد. این دوره دو قرن جنگ صلیبی بود که در میانه آن، پاپ اینوسنت سوم جنگ صلیبی را علیه ترک ها به راه انداخت؛ جنگی که به صورتی مسخره آمیز با فتح قسطنطنیه در ۱۲۰۴ میلادی پایان پذیرفت.

۵. جدایی کلیسا و دولت

تقریباً در مقابل سوء استفاده قدرت از سوی پاپ ها بود که نهضت اصلاح طلبانه پروتستان در قرن شانزدهم میلادی واکنش نشان داد. موضوعات بنیادی تر معنوی و آموزه ای، چون مرجعیت کتاب مقدس و راه نجات، وجود داشتند که آیین پروتستان خواهان بازگشت به آنها بود، ولی در عمل، شناخت قلمرو مشروعیت دولت به یگانه جنبه

1. potestas

2. auctoritas

3. Theocratic

4. Ecclesiocracy

اصلاح طلبی پروتستانی تبدیل شد. در آغاز، اصلاح طلبان بر این باور بودند که در هر ملت - دولتی باید کلیسایی تثبیت شده وجود داشته باشد تا جایی که در آلمان و کشورهای حوزه اسکاندیناوی^۱ آیین لوتری، در انگلستان^۲ انگلیکان (کلیسای اسقفی)،^۱ در اسکاتلند آیین پرسبیتری،^۲ در هلند و سوئیس کلیسای اصلاح شده (کالونیزم) بروز و ظهور یافتند.

در آمریکا که گروه‌های متنوع پروتستان و کاتولیک رومی در قرن هفدهم میلادی از رنج و محنت‌رهایی یافتند و آزادی انتخاب دین را تجربه کردند، مفهوم جدایی کلیسا و دولت یا عدم دخالت هر کدام در قلمرو دیگری بسط یافت. این مفهوم در آمریکا معمولاً نگرش غالب بوده، هرچند به صورت‌های مختلفی فهم و تفسیر شده است. به نظر من این دیدگاه با تعلیمات مسیح و عهد جدید همخوان است. اگر به وضعیت مسیح و ماجرای سکه و پرداخت آن به عنوان مالیات به حکومت برگردیم، خواهیم دید که دو گروه از رهبران یهودی، یعنی فریسیان و هیرودیان با او مواجه بوده‌اند. اعضای افراطی‌تر فریسیان، یعنی زیلوت‌ها^۳ حتی به دینار رومی دست نمی‌زدند، زیرا نوشته روی آن، اولین فرمان [از ده فرمان] را نقض می‌کرد (فقط یک خدا وجود دارد) و تصویر آن دومین فرمان را نقض می‌کرد (بت نپرستید)، ولی مسیح آنها را به گرفتن سکه دعوت می‌کند و احتمالاً خودش نیز هنگامی که پرسید: «این اسم و تصویر کیست؟» آن را در دست گرفته بود. به عبارت دیگر، قدرت قانونی دولت را برای ضرب سکه، وضع و وصول مالیات، ساختن جاده‌ها، برعهده گرفتن دفاع و عدالت باید به رسمیت شناخت، ولی این را نباید پذیرفت که دولت، پشتیبانی و حفظ دین حق را عهده‌دار شود. از دیگر سو، برجسته‌ترین قسمت گفته مسیح ناظر به هیرودیان است که هم‌پیمانان سیاسی حکومت رومی بودند. بله، نقش مشروعی برای دولت‌ها وجود دارد - آن‌گونه که خدا مقرر داشته است - که حافظ عدالت در میان انسان‌ها باشند، ولی (شما، هیرودیان) «آنچه را برای خداست به خدا واگذار کنید». مشروعیت و اقتداری برتر از دولت وجود دارد که ما باید فرمانبردار آن باشیم و فقط خداوند می‌تواند آنچه را باید درباره او بدان معتقد باشیم به ما بگوید و نیز این را که چگونه باید او را پرستیم. اینها دو بخش تفکیک شده هم‌تراز نیستند؛ اقتدار و مشروعیت خدا بالاتر از هر مشروعیت دیگری است. مسیح ده فرمان را در قالب دو

فرمان درآورد و صادر کرد: «به پروردگار، خدایت، با همه قلب، روح، ذهن و نیرویت مهر بورز و به همسایهات مثل خودت مهر بورز». حکومت باید آزادی عمل را در قلمرو رابطه با خدا تضمین کند و نیز نیروی خود را مصروف صیانت از عدالت در حوزه روابط انسانی بنماید.

۶. حکومت شرک آمیز: کمونیزم

خطر فهم نادرست جدایی کلیسا و دولت در یک دولت کاملاً عرفی (سکولار) پدیدار می شود. چنین تفکیکی را می توان در شوروی سابق و در حکومت های کمونیست معاصر مثل چین، کره شمالی و کوبا دید. در اینجا ما حکومت را می بینیم که به مقام خدایی رسانده می شود و نیز قدرت حاکمه ایدئولوژیک را که مطلق تلقی می شود و در تعیین آنچه باید مورد باور قرار گیرد و نیز آیین هایی که باید برگزار شود هم تراز دین فرض می شود. این نیست آنچه مقوله آمریکایی جدایی کلیسا و دولت می پسندیده است. البته توده متدین آمریکا باید نسبت به حفظ آزادی عمل دین برای مصون داشتن جهت گیری های فرهنگ از جهت گیری های عرفی فزاینده به هوش و حساس باشند. سند بنیانگذاری ایالات متحده آمریکا، یعنی اعلام استقلال این کشور به سال ۱۷۷۶، به خالق، قوانین طبیعت و خدای طبیعت، داور متعالی جهان و مشیت الاهی اشاره می کند. پدران بنیانگذار آمریکا در پی تثبیت دینی خاص نبودند، ولی به خدای آفریننده اذعان داشتند. قانون اساسی مصوب ۱۷۸۷ م سندی است که اصول بیان شده در بیانیه اعلام استقلال را محقق ساخت. سند مربوط به حقوق بشر این قانون در اولین اصلاحیه آن اعلام می دارد که کنگره آمریکا نباید هیچ قانونی را به تصویب برساند که دینی را تثبیت، یا آیینی دینی را منع کند. از آنجا که ما براین باوریم که نجات به واسطه فیض الاهی از راه ایمان به دست می آید، یعنی از راه متقاعدشدن نه اجبار، پس ما آزادی دینی موجود در آمریکا را گرامی می داریم. البته از دولت آمریکا انتظار می رود که از آن آزادی در قلمرو اعتقاد و عبادت صیانت کند، همچنان که در حوزه مناسبات انسانی عدالت را پاس بدارد.